

روایات عاشورایی الفتوح ابن اعثم کوفی در میزان نقد و بررسی

دکتر محمد کاظم رحمان ستایش
استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قم
محسن رفعت

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (پردیس قم)

چکیده:

این مقاله، جستاری است در مورد مقتل الحسین کتاب الفتوح که ابن اعثم کوفی در حدود قرن چهارم آن را نوشته است. الفتوح نیز همچون سایر کتب تاریخی-روایی از هجمه تحریفات عاشورایی مصون نمانده، چنان که ما را در بعضی از مطالب مربوط به جریان عاشورا در تردید قرار می‌دهد. لذا در این بررسی سعی شده، پس از ارزیابی شخصیت مؤلف و توضیحاتی در مورد کتاب او، به برخی از این هجمه‌های تحریفی اشاره و مطالب تاریخی-روایی آن مورد کند و کاش قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها:

الفتوح، ابن اعثم، امام حسین (ع)، تحریفات، روایات، عاشورا.

مقدمه

از آن جهت که بر اساس مبانی شیعه، قول، فعل و تقریر امام معصوم حجیت دارد، تحریف در دین عموماً و در مورد شخصیت و زندگانی ائمه به طور خاص، فوق‌العاده خطر آفرین و شکننده است. تحریف از مهم‌ترین مسائلی است که پس از هر واقعه و رخداد، امکان بروز و ظهور دارد. پس از تاریخ عاشورا که در برهه‌ای از زمان به جریان افتاد، حجم فراوانی از نقل اخبار و ذکر رخدادها و وقایع آن حادثه عظیم، چه در بنان و چه در بیان به گفتار و نوشتار تبدیل شد؛ چرا که حادثه عاشورا چنان عظیم بود که کمتر کسی پیدا می‌شد که در گستره حکومت اسلامی آن را شنیده و در مورد آن به بحث و گفت‌وگو ننشسته باشد. لذا، پس از آن حادثه، انبوهی از اخبار و روایت، که پالایش و آرایش آن‌ها به تدریج کار سهل و آسانی نبود، وارد کتب تاریخی حدیثی شد. به همین سبب است که در مورد حادثه عاشورا نمی‌توان با قاطعیت سخن گفت. در واقع، آن قدر سخن‌ها گفته شده و کتاب‌ها نگاشته شده¹ که گویی حادثه عاشورا نهضت امام حسین (ع) در لابه‌لای این نگارش‌ها در هم تنیده شده و از بین رفته است، و این هم بدان سبب است که از ابتدای حادثه عاشورا تاکنون، دو جبهه ناهمگون، چنان با هم در تضاد قرار گرفته‌اند که از بین بردن این تضاد بسیار ناممکن است. این دو جبهه تحریف‌ساز و تحریف‌ستیز، برای کار خود دلایل مختلفی دارند. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: صحتی سردرودی، 1385ش، ص 60-115) البته برخی از آن‌ها هم بدون غرض و یا به طور ناخواسته، وارد این جبهه شده‌اند؛ اما به طور خلاصه اینکه، تحریف به راحتی در ساز و کار مورخان و نویسندگان قرار گرفته است و تنها راه مبارزه با آن تذکر، تحقیق و بررسی است. و یکی از اهدافی که در این مقاله به دنبال آن هستیم، همین مهم است.

به هر حال، باید در نظر داشت که در حال حاضر با مجموعه مقاتلی اصلی روبه‌رو هستیم که می‌توان تعداد آن‌ها را از آغاز تا پایان، حدود چهل مقتل دانست.² در بررسی

1. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: کتابشناسی عاشورا و امام حسین (ع)، نوشته محمد اسفندیاری و عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین (ع)، تألیف آقای صحتی سردرودی.

2. گفتنی است این چهل مقتل علاوه بر کتب تاریخی دسته اول، کتب مناقب و... در بر می‌گیرد که عبارت‌اند از: مقتل ابومخنف (م 157ق) (مستخرج از تاریخ طبری)، مقتل ابن سعد (م 230ق) (در الطبقات الکبری)، مقتل بلاذری (م 279ق) (در انساب الاشراف)، ابوحنیفه دینوری (م 281ق) (در الاخبار الطوال)، یعقوبی (م 284ق) (در تاریخ یعقوبی)، طبری (م 310ق) (هم از ابو مخنف و هم غیر از آن در تاریخ طبری)، ابن اعثم کوفی (م 314ق) (در الفتوح)، خصیبی (م 334ق) (در الهدایة الکبری)، مسعودی (م 346ق) (در مروج الذهب)، ابوالفرج اصفهانی (م 356ق) (در مقاتل الطالبیین)، طبرانی (م 360ق) (در المعجم الکبیر)، قاضی نعمان (م 363ق) (در شهاب الاخبار)، جعفر بن محمد قمی (م 368ق) (در کامل الزیارات)، شیخ صدوق (م 381ق) (در الامالی)، شیخ

متن این مقاتل، در شماری از آن‌ها به مطالبی برمی‌خوریم که یا به لحاظ سندی دارای مشکل است و یا متناً و به لحاظ محتوا از هر جهت، با قیام عاشورا و انگیزه امام حسین (ع) در تنافی است. یکی از این کتب تاریخی، الفتوح است که ابن اعثم کوفی در حدود قرن چهارم هجری آن را نوشته است.

آنچه در پی می‌آید، جستاری است در مورد مؤلف این کتاب ارزشمند و قسمتی از تحریفات آن در حوزه کربلا، عاشورا، سخنان و نهضت امام حسین (ع)، پس از آن در مورد رویدادهای غیر واقعی با دلایل قرآنی، حدیثی، شواهد تاریخی و عقلی به بررسی و کاوش نهشته‌ایم. به علاوه، برخی احادیث منسوب و روایات منقول از جانب امام حسین (ع) در حوزه عاشورا و کربلا در این کتاب وارد شده، به شکلی که نهضت امام حسین (ع) از مرتبت اصلی خود چنان‌که دیگر روایات وارد شده از ائمه نشان می‌دهد، تنزل یافته است. لذا در پی بررسی آن‌ها به بحث و نقد درباره آن پرداخته‌ایم.

1. شخصیت و تألیفات ابن اعثم کوفی

ابومحمد احمد بن علی اعثم کوفی، متوفی 314 هجری (= 926 م) است. وی به عنوان محدث، شاعر و مورخ شیعی در قرون 3 و 4 شناخته می‌شود. عدم اطلاع دقیق از زادگاه و تاریخ تولد و زندگانی وی به حدی است که حتی در نام و نسب وی اختلاف کرده، برخی نامش را احمد و برخی نیز محمد آورده‌اند. همچنین لفظ اعثم را که لقب پدر او بوده، گاهی درباره خود ابن اعثم به کار برده‌اند. (کاتب چلبی، بی‌تا، ج 2،

مفید (م 413ق) (در الارشاد)، مسکویه (م 421ق) (در تجارب الامم)، ابن فتال نیشابوری (م 508ق) (در روضه الواعظین)، طبرسی (م 548ق) (در الاحتجاج)، خوارزمی (م 568ق) (در مقتل الحسین)، ابن عساکر (م 571ق) (در تاریخ مدینه دمشق)، ابن شهر آشوب (م 588ق) (در مناقب آل ابی طالب)، ابوالفرج جوزی (م 597ق) (در المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک)، ابن اثیر (م 630ق) (در الکامل فی تاریخ)، ابن نمای حلی (م 645ق) (در مثیر الاحزان)، سبط بن جوزی (م 654ق) (در تذکره الخواص)، ابن ابی‌بار (م 658ق) (در درر السمط فی معالی خیر السبط)، ابن طاووس (م 664ق) (در اللهوف)، بهایی (م 675ق) (در کامل بهایی)، اربلی (م 693ق) (در کشف الغمّة)، ابن المفاخر (م 722ق) (در فرائد السمطین)، ابن کثیر (م 774ق) (در البدایة و النهایة)، ابن صباغ (م 784ق) (در الفصول المهمة فی معرفة الائمة) کاشفی سبزواری (م 910ق) (در روضة الشهداء)، علامه مجلسی (م 1110ق) (در بحار الانوار)، بحرانی (م قرن 12) (در العوالم للحسین)، ملا آقا فاضل دربندی (م 1285ق) (در اسرار الشهادة)، سپهر کاشانی (م 1297ق) (در ناسخ التواریخ)، فرهاد میرزا قاجار (م 1305ق) (در قمقام زخار)، شیخ عباس قمی (م 1359ق) (در نفس المهموم، نفثة المصدور و منتهی الامال) و مقرر (م 1391ق) (در مقتل الحسین). این مقاتل، یا در لابلای ترجمه امام حسین (ع) در کتب تاریخی یافت می‌شود، که به طور جداگانه و توسط محققان به چاپ رسیده و یا مؤلفین عنوان اصلی کتاب خود را به عاشورا و امام حسین (ع) اختصاص داده‌اند. البته مقاتل فرعی دیگری را نیز می‌توان نام برد، ولی برای پژوهش پژوهندگان مقاتل ذکر شده می‌تواند جزء منابع اصلی قرار گیرد.

ص 1237 / آقابزرگ تهرانی، 1357ق، ج 3، ص 220 و برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مستوفی هروی، 1374ش، ص 13)

در بین محققان، یاقوت حموی، اولین شخصی است که در خصوص شخصیت ابن اعثم مطلبی ارائه داده است، بعد از او حاجی خلیفه در *كشف الظنون* (کاتب چلبی، بی تا، ج 2، ص 1237)، شیخ آقابزرگ تهرانی در *الذریعه* (1357ق، ج 3، ص 220)، علامه دهخدا در *لغت نامه* (بی تا، ج 1، ص 1151) و دیگران مطالبی با استفاده از معجم *الادبا*، همراه با استنباط شخصی خود آورده‌اند. (ر.ک: مستوفی هروی، 1374ش، ص 14)

یاقوت حموی در *الارشاد الاریب الی معرفة الادیب* می‌نویسد که ابن اعثم، مورخ است و شیعی مذهب، و نزد اهل حدیث ضعیف به شمار می‌آید. بنا بر نظر مرحوم محمد پروین گنابادی اینکه یاقوت، وی را در زمره شیعیان و سپس ضعفا آورده، شاید یکی از انگیزه‌های قضاوت منفی حموی درباره ابن اعثم است. (همان، ص 17، به نقل از برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص 9)

ابن اعثم، متهم به تشیع است، نگاهی به کتاب وی، انتساب تشیع امامی، زیدی و اسماعیلی را درباره او رد می‌کند، زیرا درباره خلفای نخست، مطالب مثبت زیادی آورده، در عین حال، واقعیات شیعیان را نیز نقل کرده و این مسئله به تشیع عراقی او باز می‌گردد، و درباره راویان و اخباریان کوفی، اصل بر تشیع است. ابن اعثم نیز باید متأخر از این نوع خاص از تشیع باشد، نگاهی به مسائل تولد امام حسین (ع) و رفت و شد فرشتگان و خبر دادن جبرئیل از شهادت امام حسین (ع) و چگونگی این نقل‌ها، نشان می‌دهد که وی از مآخذ شیعی استفاده کرده و بدون تغییر در لحن، آن مطالب را نقل کرده است. (جعفریان، 1386ش، ج 1، ص 130)

ابن اعثم سه کتاب در تاریخ، تألیف کرده است:

- *الفتوح*، که شامل تاریخ فتوحات اسلام تا ایام هارون الرشید است.

- *کتاب المألوف* که امروز اثری از آن در دست نیست.

- *کتاب التاریخ*، شامل رویدادهای خلافت عباسی از آغاز تا عصر مأمون

عباسی (متوفی 218 هجری). (یاقوت حموی، 1420ق، ج 1، ص 429)

یاقوت، پس از ذکر شرح حالی کوتاه از وی، دو کتاب به نام او ذکر می‌کند و البته از کتاب *المألوف* وی نامی نمی‌برد، نخست تاریخ او از زمان ابوبکر تا هارون و دوم کتاب تاریخ مشتمل بر حوادث زمان هارون تا پایان دوران مقتدر. (همان جا) او کتاب

اول وی را از آغاز خلافت ابوبکر تا دورهٔ هارون دانسته در حالی که این کتاب، از خلافت ابوبکر تا خلافت معتصم را شامل می‌شود. (جعفریان، 1386ش، ج 1، ص 131)

2. ویژگی‌های الفتوح

الفتوح در کنار دیگر منابع تاریخی، یکی از معتبرترین و مهم‌ترین متون تاریخ اسلام به شمار می‌رود. اصل کتاب الفتوح که به زبان عربی و در اوایل قرن چهارم هجری نوشته شده است، برای تاریخ قدیم عرب و اسلام از زمان رحلت حضرت رسول تا زمان خلافت هارون الرشید (م 193ق) به خصوص در مورد آنچه مربوط است به عراق و فتح خراسان و ارمنستان و آذربایجان و جنگ‌های اعراب با خزرها و نفوذ و گسترش اسلام در ایران و روم شرقی منبع مهم و قابل اعتمادی است.

گرچه فتوح البلدان بلاذری، جامع‌ترین شرح پیشرفت سپاهیان عرب در قلمرو ساسانیان است، ابن اعثم در کتاب الفتوح، تفصیل بیشتری در خصوص وضع اعراب در بلاد مفتوحه، به خصوص در ارمنستان و خراسان در اختیار خواننده قرار می‌دهد. (ر.ک: ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 2، ص 316-342/ ج 4، ص 305-318/ ج 6، ص 351-354) علاوه بر این، بلاذری بیشتر به شرح فتوحات می‌پردازد، در حالی که ابن اعثم گامی فراتر می‌گذارد و به حوادث داخلی عراق توجه بیشتری می‌کند. (ر.ک: همان، 1411ق، ج 1، ص 72 به بعد/ ج 2، ص 342-343) این امر، دید تاریخی وی را فراتر از بلاذری و دیگر مورخان هم‌عصر و حتی متقدم او می‌برد. به طوری که در دانشنامه اسلام و ایران آمده: «مقایسهٔ روایت ابن اعثم با روایت‌های مدائنی چنان که طبری نقل کرده است، نشان می‌دهد که ابن اعثم نه تنها وسیله‌ای مفید است، برای تعیین صحت روایاتی که در طبری آمده، بلکه خود نیز بعضی تفصیلات مهم بر آن‌ها می‌افزاید که فقط در کتاب الفتوح می‌توان به آن‌ها دست یافت. ارزش کار ابن اعثم در تألیف و تصنیف کتاب الفتوح در این است که وی علاوه بر روایت اقوال مورخان و محدثان ثقه از جمله مدائنی، واقدی، ابومخنف و ابن کلبی تمامی شنیده‌ها و دریافته‌های خویش را به صورت روایت تاریخی مسلسل درآورده است، در نتیجه، جریانات تاریخی دوران بعد از رحلت حضرت رسول (ص) به صورتی یکنواخت در اختیار خواننده قرار می‌گیرد.» (مستوفی هروی، 1374ش، ص 12)

البته این نوع نوشتن ابن اعثم نسبت به دیگر نوشته‌های مورخان ویژگی خاصی دارد، و آن این است که وی در کتاب خود بیشتر از دیگر مورخان به جزئیات توجه

کرده است. ناگفته نماند ابن اعثم [چنان که خواهد آمد] در برخی مطالبی که اختصاص به خود او دارد، از نظر سند، متن و محتوا قابل نقد است.

گرچه کتاب *الفتوح* ابن اعثم نام فتوحات دارد و در وهله نخست، چنین می‌نماید که مانند دیگر آثار مذکور فتوح، موضوع آن، فتح سرزمین‌ها باشد، اما با دقت و مطالعه معلوم می‌شود که این کتاب علاوه بر آن که شامل فتح سرزمین‌ها در عصر خلفای اولیه و اندکی پس از آن می‌شود، همچون کتاب‌هایی چون *تاریخ طبری*، *اخبار الطوال*، *کامل ابن اثیر* و غیر اینها، نوعی تاریخ عمومی اسلام نیز هست که در نقل جزئیات، اهتمام می‌دارد. (غلامی دهقی، 1381ش، ص 193)

در این کتاب، اخباری وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از کسانی که مرتد نامیده شدند، کسانی بودند که به دفاع از حق امام علی (ع) و اهل بیت، حاضر به پرداخت زکات به حکومت ابوبکر نشده‌اند. (جعفریان، 1386ش، ج 1، ص 130) به همین دلیل است که مستشرقان، این کتاب را نمی‌پذیرند و آن را داستان‌گونه، جلوه می‌دهند. اوراست (ر.ک: مستوفی هروی، 1374ش، ص 15 به نقل از Z V Togan. Koroci Czond Anch.III.47) در مورد کتاب وی می‌نویسد:

«کتاب *الفتوح* که تاریخی است داستان گونه درباره فتوحات و شرح حال زندگی نخستین خلفا تا زمان یزید بن معاویه بر اساس نظر شیعیان.» (همان، ص 15)

بخش‌هایی از متن عربی نیز به وسیله متن فارسی به جا مانده از قرن ششم تکمیل شده است. به نظر می‌رسد که متن موجود، مشتمل بر تمامی متن اصلی نیست. موردی از این کتاب که ابن طاووس آن را نقل کرده، در متن حاضر نیامده است. (اتان کلبرگ، 1371ش، ص 562)

این کتاب توسط محمد بن احمد مستوفی هروی، از محققان قرن ششم در پوشیج (نزدیک تایباد) در حدود سال 596 هجری ترجمه شده که از حیث ادبی از اهمیت والایی برخوردار است و تنها تا وقایع امام حسین (ع) را شامل می‌شود. این در حالی است که متن عربی کتاب از دوران پس از پیامبر (ص) شروع می‌شود و تا آخر خلافت مستعین را در بر می‌گیرد. (این ترجمه در حال حاضر، توسط غلامرضا طباطبایی مجد تصحیح شده که در سال 1372 به دست شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ شد.) این ترجمه به سال 1300 هجری در بمبئی چاپ سنگی شده است. این کتاب مورد استفاده خواندمیر در *حیب السیر* و محمدتقی سپهر واقع شده است. (خرمشاهی، 1366ش، ج 1، ص 303)

کتاب الفتوح به نام‌های دیگری هم در کتب مختلف شناخته شده، چنان‌که کشف الظنون (کاتب چلبی، بی‌تا، ج 2، ص 1237) از آن با عنوان «فتوحات الشام»، الذریعه (آقابزرگ تهرانی، 1357ق، ج 3، ص 220) به نام الفتوح، و تاریخ نگارستان (غفاری کاشانی، 1404ق، ص 5) از آن به عنوان «تاریخ فتوح» نام می‌برند.

3. روش تاریخ‌نگاری ابن اعثم

روش ابن اعثم در تدوین کتاب، روش ترکیبی (در برابر دو روش روایی و تحلیلی) است. مراد از روش ترکیبی در تاریخ‌نگاری آن است که مورخ به جای ذکر روایات مختلف و اسانید یک واقعه، از راه مقایسه و ترکیب و ایجاد سازگاری میان روایات گوناگون، واقعه مذکور را طی یک روایت توضیح دهد. (غلامی دهقی، 1381ش، ص 193)

برخی از نام‌های آشنا در منابع وی، شعبی، نصر بن مزاحم، واقدی، زهری، هشام کلبی هستند. وی پس از ذکر این اسناد می‌نویسد:

«من همه روایات این افراد را با وجود اختلافات موجود در آنها جمع‌آوری کردم و از مجموع آنها یک روایت را با مضمونی واحد ترتیب دادم.» (جعفریان، 1386ش، ج 1، ص 129، به نقل از ابن اعثم کوفی، ج 2، ص 147-149)

چنان‌که گذشت، مؤلف، خود به این روش تصریح کرده است، با اینکه روش ابن اعثم، روش ترکیبی است، در عین حال از ذکر منابع اثر خود غافل نمانده است. گرچه او تأکید می‌کند که احادیث راویان را در هم آمیخته و از مجموع آنها، گزارش تاریخی فراهم آورده است، خوشبختانه در مورد حوادث مهم، باز هم منبع کار خود را یاد می‌کند و در این میان، نام مدائنی بیشتر آورده می‌شود. (غلامی دهقی، 1381ش، ص 193)

بی‌شبهه، یکی از منابع او آثار ابومخنف بوده و افزون بر آن، در سند بالا که از طریق کلبی از وی یاد کرده، در برخی از موارد هم با سند مستقل خود، مطالبی از ابومخنف نقل کرده است. (جعفریان، 1386ش، ج 1، ص 131، به نقل از الفتوح، ج 4، ص 322) ابن اعثم در اخبار مربوط به جنگ امویان و عباسیان و آغاز خلافت عباسیان به طور مرتب، مطالبی را از مدائنی آورده (همان‌جا، به نقل از ابن اعثم کوفی، ج 8، ص 190، 192، 195، 196، 202، 205، 207، 218) و در مورد دیگری، از احمد بن یحیی (بلاذری) نقل‌هایی آورده است. (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 8، ص 212)

مقایسه تاریخ ابن اعثم با احادیث مدائنی، بدان سان که به طبری منسوب شده، نشان می‌دهد که ابن اعثم نه تنها دقت و نظارتی مفید نسبت به احادیث یاد شده در اخبار الرسل و الملوک داشته، بلکه جزئیات مهمی را نیز یاد کرده که تنها در کتاب الفتوح وی می‌توان یافت. (مستوفی هروی، 1374ش، ص 16)

شیوه تاریخ‌نویسی او با ابن جریر طبری و سایر مورخان زمان، از دو جهت فرق دارد، یکی آنکه استناد او بیشتر به روایات شیعه است و دیگر آنکه وقایع تاریخی را به صورت داستان نوشته است. از این رو، بعضی محدثان سنی مذهب او را تضعیف کرده‌اند. (خرمشاهی، 1366ش، ج 1، ص 303)

4. ابن اعثم و واقعه کربلا

مطالب الفتوح درباره حوادث عراق، افزون بر اخبار آن درباره سایر شهرهاست. یک جلد از چاپ هشت جلدی کتاب درباره کربلاست که از مآخذ دست اول حماسه کربلا محسوب می‌شود، همین متن با اندکی تغییر در مقتل الحسین از خوارزمی آمده است. (جعفریان، 1386ش، ج 1، ص 131) به همین دلیل می‌توان گفت که ابن اعثم کوفی یکی از پیش‌کسوتان مکتب تاریخ‌نگاری عراق است که پس از طبری، گزارش بسیار مفصّلی از حادثه عاشورا به دست می‌دهد. مجموعه گزارش او بیش از 150 صفحه است. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، ابن اعثم گرایش‌ها و تمایلات شیعی دارد و به نظر می‌رسد، بی‌طرفانه‌ترین گزارش تاریخی از حادثه عاشورا را ارائه کرده است.

بر همین اساس، تنها به روایت‌های اهل سنت بسنده نکرده و برخی روایت‌های شیعی را نیز آورده است و همین به کتابش اعتبار بیشتری بخشیده و آن را والاتر از جایگاه مقتل نگاشته‌های ابن سعد و ابن عساکر و دیگر دگراندیشان قرار داده است. (صحتی سردرودی، 1385ش، ص 33)

با دقت در الفتوح در خواهیم یافت که این کتاب، در بیشتر موارد، منبع و مرجعی ندارد و نویسنده از مآخذ خود سخنی به میان نیاورده، اما با کمی تفحص در دیگر مآخذ و منابع، می‌توان بسیاری از اخبار کتاب را در سایر منابع یافت. راویان ابن اعثم به روشنی مشخص نیستند. وی همه جا از قول خویش سخن می‌گوید و راوی خود را ذکر نمی‌کند و در سرتاسر کتاب او کلمه «قال» دیده می‌شود که منظور خود ابن اعثم می‌باشد. به نظر می‌رسد ابن اعثم از مقتل ابومخنف استفاده کرده باشد؛ چراکه گزارشات او عمدتاً با طبری و روایات ابومخنف سازگاری دارد و البته نمی‌توان گفت ابن اعثم، گزارش کربلا را از طبری گرفته است، زیرا آن‌ها در یک دوران می‌زیسته و

با حدود پنج سال فاصله زمانی وفات یافته‌اند (طبری در سال 310 و ابن اعثم در سال 314 هجری).

از طرف دیگر، روایاتی در گزارش ابن اعثم پیرامون عاشورا دیده می‌شود که خط روشنی از قیام امام حسین (ع) را ترسیم می‌کند و اهداف آن حضرت از این قیام را به خوبی به تصویر می‌کشد. (برای نمونه، ر.ک: ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 221) و به نظر می‌رسد ابومخنف این روایات را گزارش کرده است ولی متأسفانه، طبری از آن‌ها چشم پوشیده، و یا وابستگان به امویان این روایات را که افشاکننده ماهیت فاسد و مزورانه حکومتشان بوده، از تاریخ او حذف کرده‌اند.

گزارش وی مفصل و در چهارچوب مقتل ابومخنف است و گاه الفاظ و عبارات آن‌ها یکسان است، اما در برخی موارد افزوده‌ها و کمبودها و تفاوت‌هایی با آن دارد. (حسینی، 1386ش، ص 166-167)

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، ابن اعثم منابع خود را ذکر نکرده، به همین دلیل معلوم نیست مطالب خود را از متن دیگران فراهم کرده است یا روایت راویان؛ اما آنچه از بررسی و مقایسه مطالب الفتح با مقتل ابومخنف به دست می‌آید این است که وی همان روایت ابومخنف را از زبان قصه‌گویان نقل کرده بی‌آنکه بداند آن روایت از ابومخنف است. (همان، ص 167) البته ناگفته نماند که الفتح در بعضی موارد با مقتل ابومخنف یعنی مقتلی که ما امروزه در تاریخ طبری می‌توانیم به آن دسترسی داشته باشیم، یکی است.

5. مطالب غیر واقعی و تحریفی الفتح

در گزارش ابن اعثم، عناوین، مطالب و به‌ویژه خواب‌هایی نقل شده که قابل نقد است و گاه در گزارش‌های دیگر وجود ندارد، و ما را در قبول آن موارد مردّد می‌کند، برخی موارد ذیلاً بررسی می‌شود:

5.1. واقعه ورود حضرت علی (ع) به سرزمین کربلا

در کتاب الفتح آمده که حضرت علی (ع) پس از رسیدن به کربلا، ماجرای کشته شدن امام حسین (ع) را برای ابن عباس توضیح می‌دهند. افزون بر این مطلب، حضرت جریان عبور حضرت عیسی، حواریون و گریه آن‌ها بر حسین (ع) را برای او نقل می‌کنند و پس از اعطای چند عدد سرگین آهو به او می‌فرمایند: «هر زمانی دیدی این سرگین‌ها به رنگ خون درآمدند، بدان که حسین کشته شده»، علاوه بر این، حضرت برای ابن عباس در مورد خواب خود در همان سرزمین می‌فرمایند، فرشتگان پس از

دلدارى و تسليت به من گفتند اين جوى خون را كه مى بينى، خون حسين توست كه در اين محل ريخته مى شود و بدان كه حسينت را در همين سرزمين قطعه قطعه مى كنند و...» (ابن اعثم كوفى، 1411ق، ج 2، ص 550-553/ مستوفى هروى، 1374 ش، ص 504-507)

نقد و بررسى

الف. بررسى سندی:

اين روايت تاريخى را مى توانيم با كمى فحص و بررسى، علاوه بر اين كتاب در كتاب بحار الانوار (مجلسى، 1403ق، ج 58، ص 170) علامه مجلسى كه او هم از امالى صدوق (1417ق، ص 695) نقل کرده، بيايم. سند اين روايت در امالى شيخ صدوق به شرح ذيل مى باشد:

«حدثنا محمد بن احمد السناني (رضى الله عنه)، قال: حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان، قال: حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب، قال: حدثنا تميم بن بهلول، قال: حدثنا على بن عاصم، عن الحسين بن عبد الرحمن، عن مجاهد، عن ابن عباس: ...»

- تعبير رجاليون در مورد حال روايي روات

نفر اول، راوى روايت يعنى محمد بن احمد سناني: مجهول من مشايخ الصدوق، اكثر الرواية عنه فى كتبه مترضيا عليه (موسوى خويى، 1412ق، ج 16، ص 23/ جواهرى، 1417ق، ص 495)

احمد بن يحيى زكريا القطان: مجهول (جواهرى، 1417ق، ص 50)

بكر بن عبدالله بن حبيب مزنى: مجهول (همان، ص 91)

نعيم بن بهلول: مجهول (همان، ص 94)

على بن عاصم: جليل الا انه لم تثبت وثاقته (همان، ص 400)

حسين بن عبدالرحمن: مجهول (همان، ص 171)

مجاهد: روى فى تفسير القمى عن على و موثق (همان، ص 480)

ابن عباس نيز نياز به معرفى ندارد، ولى آنچه در افراد اين سند قابل ملاحظه است، مجهول بودن چهار تن از روات است. به همين دليل، رجاليون به اين گونه سندها اعتنايى ندارند و آن را ملاك اعتبار نمى دانند. لذا ما هم بنا بر نظر رجاليون اين روايت را از دايره اعتبار خارج مى كنيم.

ب. نقد محتوایی:

گرچه نقد كردن از جهت محتوا، آن هم نقد روايات مربوط به زندگاني ائمه اطهار، كار بسيار مشكلي است، در نقد اين روايت تاريخى مى توان گفت، چرا در اين روايت

سخن از سرگین و پشکره آهوست، آیا روایتی آن هم مربوط به خون حضرت حسین (ع) در سرزمین کربلا، با این لفظ عنوان در شأن امام است؟ یعنی شأن امام (ع) را پایین نمی آورد؟ آیا نمی شد به جای سرگین، از خاک، آن هم تربت امام که طبق روایات متعدد از قداست خاصی برخوردار است، استفاده شود؟ ضمناً این واقعه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و یا مقتل الحسین خوارزمی (که اکثر اقوال خود را از ابن اعثم گرفته است) به گونه ای معقول تر و نه به این کیفیت نقل شده است. (ر.ک: ابن ابی الحدید، 1378ق، ج 3، ص 169-170 / خوارزمی، 1418ق، ج 1، ص 264)

2. 5. خواب امام حسین (ع) پیش از رسیدن نامه یزید به مدینه

وقتی ولید، ابن زبیر و امام را برای بیعت خواست، آن حضرت به ابن زبیر گفت: «من دیشب در خواب دیدم که منبر معاویه واژگون شده بود و آتش از خانه اش شعله می کشید، من آن را به مرگ او تعبیر کردم و اکنون فکر می کنم زمان آن رسیده است و او می خواهد پیش از اینکه دیگران آگاه شوند، از ما بیعت بگیرد.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 12 / مستوفی هروی، 1374ش، ص 823) این خواب در مقتل الحسین خوارزمی نیز آمده که به تصریح نویسنده، آن را از الفتوح ابن اعثم گرفته است. (خوارزمی، 1418ق، ج 1، ص 264)

3. 5. خواب امام به هنگام حرکت از مدینه

امام بعد از آنکه به زیارت قبر جدش رفت و تا صبح گریه کرد، هنگام فجر، رسول الله را در خواب دید:

«در خواب دید که گروهی از فرشتگان، اطراف رسول الله را گرفته اند. آن گاه رسول الله، حسین را به سینه اش چسباند و بین دو چشمان او را بوسید و گفت: حبیبی یا حسین (ع) گویی تو را به زودی در سرزمین کربلا در میان گروهی از امتم به خون آغشته و سر بریده می بینم، در حالی که تو تشنه ای و از آب دادن به تو دریغ می ورزند، اما با این حال امید شفاعتم را دارند. آن ها نزد خداوند هیچ مقامی ندارند، حبیبی حسینم! پدر و مادر و برادرت نزد من اند و منتظر تو هستند. تو در بهشت درجاتی داری که به آن نایل نمی شوی مگر با شهادت. حسین (ع) گفت: مرا نیازی به برگشت به دنیا نیست، دوست دارم در کنار تو منزل گیرم. رسول الله فرمود: باید به دنیا برگردی تا شهادت روزی تو شود و ثواب عظیمی را که خداوند برای تو نوشته به دست آوری. وقتی حسین (ع) از خواب بیدار شد، خواب خود را برای خاندان خود نقل کرد و چنان

ماتمی در بنی هاشم و اهل بیت برپا شد که در شرق و غرب عالم نبود.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 19/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 831)

گرچه تحقق چنین خواب‌هایی غیر ممکن نیست، این مورد در منابع قبل از ابن اعثم وجود ندارد. لازم است ذکر شود که این خواب در منابع بعد از او به نقل از ابن اعثم نقل شده است. (ر.ک: خوارزمی، 1418ق، ج 1، ص 270-271) جای سؤال است که چرا این خواب‌ها بیشتر در الفتوح به چشم می‌خورد، ولی در کتب تاریخی پیشین به این صورت یافت نمی‌شود و آیا این نوع تاریخ‌نویسی سبب نمی‌شود کتاب افسانه‌گون تلقی شود؟

4-5. خواب امام حسین (ع) در شب عاشورا

حسین (ع) جد، پدر، مادر و برادرش حسن (ع) را در خواب دید که به او فرمودند: «ای حسین! تو به زودی نزد ما می‌آیی، آن‌گاه حسین (ع) به خواهرش گفت: به خدا آن کار نزدیک است و شکی در آن نیست.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 97/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 900)

از این دست خواب‌ها در گزارش‌های ابن اعثم، به وفور مشاهده می‌شود که از ذکر برخی از آن‌ها چشم می‌پوشیم. در گزارش‌های دیگر (ر.ک: ابن اثیر، 1385ق، ج 4، ص 56/ ذهبی، 1410ق، ج 5، ص 748/ ابن کثیر، 1407ق، ج 8، ص 167 و 176 که تقریباً این خواب‌ها شبیه همدیگر است.) از جمله روایت ابومخنف (طبری، 1387ق، ج 5، ص 416)¹ چند خواب نقل شده که کاملاً معقول و قابل پذیرش است. این خواب، عیناً نیز در لهوف سید بن طاووس نقل شده است. (ابن طاووس، 1417ق، ص 55)

5-5. تمجید از عمر و خیرخواهی و درخواست دعا از ابن عمر

این مطلب که امام به هنگام خروج، به سمت کوفه خطاب به ابن عمر می‌فرماید: «اگر من بر خطایم، نصیحتم کن، سخن تو را می‌شنوم» و «اگر پدرت زنده بود، حتماً مرا یاری می‌کرد.»² (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 26) با تفکر و اندیشه اهل بیت

¹ البته این خواب در تاریخ طبری و منابع دیگر [بالا] موجود است اما نه به این شکل که در الفتوح نقل شده، بلکه امام حسین در خواب خود، فقط از پیامبر نام می‌برند و حرفی از حضرت امیر، حضرت زهرا و امام حسن (علیهم السلام) نیست.

² لو ان اباک عمر بن الخطاب ادرک زمانی لئصرنی کنصرتہ جدی و اقام من دونی قیامه بین یدی جدی، یا ابن عمر! فان کان الخروج معی مما یصعب علیک و ینقل فانت فی اوسع العذر، و لکن لا تترکن لی الدعاء فی دبر کل صلاة، و اجلس عن القوم و لا تعجل بالبیعة لهم حتی تعلم الی ما توول الامور.

سازش ندارد و با مسلمت تاریخی و روایی ناهمسوست. و در برخی منابع بعد از او چون *مقتل الحسین خوارزمی* (1418ق، ج 1، ص 280) به تصریح از ابن اعثم نقل شده است.

سؤال اینجاست که عمر به این وصف که همیشه دستگیر اهل بیت باشد، شناخته نشده، و گفته‌ها و عملکردهای اهل بیت در جای جای زندگی پربرکت خود این رویداد حقیقتاً جعلی را نفی می‌کند.

6.5. وصیت امام به محمد بن حنفیه

گفت و گوی محمد بن حنفیه با امام حسین (ع) در سحرگاه حرکت از مدینه، در همه روایت‌ها، تقریباً به طور مشابه نقل شده است؛ ولی در ذیل این گفت و گو در گزارش ابن اعثم مطلبی آمده است که در منابع دیگر قبل از این کتاب وجود ندارد، امام در پایان این صحبت، به محمد بن حنفیه گفت: «ای برادر تو باید در مدینه بمانی و چشم من باشی تا هیچ چیز از کارهای اینان از من پوشیده نماند. پس از آن حسین (ع) دوات و بیاضی خواست و وصیت‌نامه‌ای نوشت.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 21) وصیت به محمد بن حنفیه و این سخن امام: «انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ظالما ولا مفسدا بل انما ارید طلب الاصلاح فی امة جدی...» فقط در گزارش ابن اعثم آمده، یا این سخنان و پیشنهاد ابن حنفیه به امام و دستور ماندن او در مدینه فقط در *الفتوح* ابن اعثم وجود دارد و از قرن هفتم به بعد در گزارش‌های دیگر همچون *مقتل خوارزمی* (1411ق، ج 1، ص 271-273)، *مناقب ابن شهر آشوب* (1376ق، ج 3، ص 240)، *لهوف سید بن طاووس* (1417ق، ص 39-40)، *مثیر الاحزان* ابن نمای حلی (1406ق، ص 39)، *العوالم بحرانی* (1365ش، ص 176-179 و 323) و... نقل شده است.

این وصیت از چند جهت قابل تردید است و بعید نیست که این قسمت توسط هواداران مختار یعنی کیسانیه یا عباسی‌ها که خلف کیسانیه بوده‌اند، جعل شده باشد تا امامت محمد بن حنفیه را ثابت کنند و او را طبق این وصیت، جانشین امام بدانند. و جمله «انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ظالما ولا مفسدا بل انما ارید طلب الاصلاح فی امة جدی محمد (صلی الله علیه و سلم) ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی محمد (صلی الله علیه و سلم) و سیرة ابی علی بن ابی طالب و سیرة الخلفاء الراشدین المهتدین رضی الله عنهم...» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 21) هر چند محتوای خوبی دارد، اما چون ضمن وصیت به محمد بن حنفیه آمده، نمی‌توان آن را به

امام نسبت داد، به خصوص از ظاهر سخن پیداست که آن حضرت به قصد قیام در برابر یزید از مدینه خارج شده، در حالی که خارج شدن وی از مدینه به قصد پناه بردن به کعبه بود. بنابراین، درستی انتساب این سخن به امام نیز قابل تردید است؛ البته محتوای سخن صحیح است و کاملاً با هدف قیام امام حسین (ع) و حرکتش از مکه به سوی عراق هم‌خوانی دارد. (حسینی، 1386 ش، ص 179)

5-7. اصطلاح الخلفاء الراشدون

محمد بن حنفیه به حضرت حسین (ع) پیشنهاد کرد که از شهری به شهر دیگر برو، نمایندگان خود را به سوی مردم فرست، چنان‌که بتوانی مردمان را به بیعت خویش خوانی. اگر مردم با تو بیعت کنند و تو را متابعت نمایند، خداوند را شکرگزاری و... (مستوفی هروی، 1374 ش، ص 832) در ادامه محمد به امام عرضه می‌دارد: «فاقت فیهم بما یقوم النبی (ص) والخلفاء الراشدون من بعده حتی یتوفاک الله و هو عنک راض والمؤمنون کذلک کما رضوا عن ابیک و اخیک» (ابن اعثم کوفی، 1411 ق، ج 5، ص 20) در منابع قبل و بعد از الفتح مثلاً ابومخنف، دینوری، بلاذری، یعقوبی و یا طبری، این عبارت و یا عبارتی شبیه به این دیده نمی‌شود، به علاوه که اصطلاح «خلفای راشد» در زمان امام رایج نبوده است. قابل توجه اینکه این عبارت در ترجمه الفتح هم موجود نیست. البته گفتنی است این اصطلاح به معنی امروزی آن که مورد نظر دانشمندان شیعی و سنی است، یعنی خلفای اربعه، ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی (ع) در آن روزگار بدین شکل و معنا رواج نداشته است، البته از پیامبر (ص) روایتی نقل شده که می‌فرماید: «فعلیکم بستتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین فتمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ...» (دارمی، 1349 ق، ج 1، ص 45/ ابن ماجه، بی‌تا، ج 1، ص 16/ ترمذی، 1403 ق، ج 4، ص 150/ نیشابوری، بی‌تا، ج 1، ص 96-97) با بررسی کامل از دیدگاه شیعی، می‌توان فهمید که منظور از «الخلفاء الراشدون» در این روایت، ناظر به اهل بیت پیامبر (ص) است نه خلفای پس از ایشان (ابوبکر، عمر و عثمان)، گرچه برخی دانشمندان، همچون علامه عسکری در معالم المدرستین، این روایت و امکان صحت آن را مردود می‌شمارند. (1410 ق، ج 2، ص 233) از سوی دیگر، علمای اهل سنت، همچون ترمذی آن را صحیح می‌خوانند. (1403 ق، ج 4، ص 150) به تعبیر علامه امینی (1387 ق، ج 5، ص 32؛ ج 6، ص 330) باید گفت: کسانی که به هدایت پیامبر راه نیافته‌اند و در کوچک‌ترین قضایا و مسائل شرعی درمی‌مانند و از پاسخ‌گویی به آن عاجز می‌شوند و از اهل آن یعنی امیر مؤمنان (ع) سؤال می‌کنند، و «لولا علی لهلک

عمر و...» بر زبان می‌رانند (ر.ک: امینی، 1387ق، ج 3، ص 97؛ ج 4، ص 64 و 66؛ ج 6، ص 81، 93، 94، 101 و...) آیا ایشان را می‌توان راشد و مهدی دانست، آیا ایشان، پیرو سیره پیامبرشان بودند، و آیا از لحاظ عقلی، تمسک به چنین افرادی صحیح است؟ حتی اگر به قول اهل سنت، اجتهاد و در پی آن دچار خطا و اشتباه شده باشند؟ بنابراین باید گفت اگر این اصطلاح را که پیامبر به کار برده‌اند، گرچه علمای شیعه از نقل آن خودداری کرده‌اند و نمی‌توان آن را در کتب شیعه یافت، ناظر به اهل بیت است و نه خلفای راشدی که منظور اهل سنت است و به نفع خود برداشت کرده‌اند. به هر حال، این عبارت در الفتوح، چنان‌که از سیاق برمی‌آید، به معنای خلفای اربعه است نه آنکه مدّ نظر شیعیان است. لذا از نظر ما، این عبارت نیز جزء همان تحریفات روایی از امام حسین (ع) در جریان عاشورا است.¹

5- 8. خروج امام از مدینه در سوم شعبان²

حرکت امام در منابعی دیگر، همچون انساب الاشراف (بلاذری، 1397ق، ج 3، ص 160) و یا تاریخ طبری از قول ابومخنف (طبری، 1387ق، ج 5، ص 381) و هم چنین البدایة و النهایة (ابن کثیر، 1407ق، ج 8، ص 158) در 28 رجب، و ورودش به مکه در سوم شعبان ذکر شده است؛ اما در الفتوح این خروج سوم شعبان دانسته شده، که احتمالاً ابن اعثم، این مطلب را با زمان ورود امام به مکه که در سوم شعبان بوده، خلط کرده، و یا اینکه این سهو از جانب نسخه‌نویسان الفتوح صورت گرفته است. ضمناً خوارزمی، این مطلب را، به نقل از ابن اعثم، در مقتل خود آورده است. (1418ق، ج 1، ص 273)

5- 9. برنامه‌ریزی هانی برای قتل ابن زیاد³

این کار، در دیگر گزارش‌ها، به شریک بن اعور نسبت داده شده است. (ابوحنیفه دینوری، 1368ش، ص 234/ طبری، 1387ق، ج 5، ص 363 / ابن اثیر، 1385ق، ج 4، ص 26/ همو، 1407ق، ج 8، ص 153) که البته در ترجمه الفتوح هم این برنامه‌ریزی به شریک منسوب است. به علاوه، در ترجمه آمده: «وقتی شریک از ابن زیاد هر چیزی می‌پرسد تا مسلم برای قتل ابن زیاد پا پیش نهد، هانی او را به دلیل وجود زنان و اطفال

¹. انشاءالله در مقالی دیگر، این روایت و اصطلاح مذکور را به طور کامل، همراه با نقد تاریخی و امروزی بررسی خواهیم کرد.

². ر.ک: ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 21-22/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 836.

³. ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 45-46/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 849-850.

در خانه وی، از این اقدام منصرف می‌کند». در حالی که در منابع دیگر و یا خود الفتوح، عدم تمایل مسلم به خاطر حدیث پیامبر (ص) مانع از اقدام مسلم برای قتل ابن زیاد شد. (مستوفی هروی، 1374 ش، ص 849-850) البته در برخی منابع، به علاوه این دلیل، روایتی که در ذیل می‌آوریم، نیز نقل شده است.

5-10. انتساب حدیث «الایمان قید الفتک» به امام علی (ع)¹

این روایت در منابع دیگر، از رسول الله روایت شده است. (ابوحنیفه دینوری، 1368 ش، ص 235/ ابن قتیبه دینوری، 1410 ق، ج 2، ص 9/ اصفهانی، بی تا، ص 102/ ابن اثیر، 1385 ق، ج 4، ص 27) به علاوه در کافی به سند شیخ کلینی و از قول امام صادق (ع) به نقل از پیامبر آمده: «ان الاسلام قید الفتک». (کلینی، ج 7، ص 385/ ابن شهر آشوب، 1376 ق، ج 3، ص 364) البته در الکامل ابن اثیر از امیرمؤمنان به نقل از پیامبر آمده: «...فحدیث حدیثه علی عن النبی صلی الله علیه و آله [آله] سلم ان الایمان قید الفتک...» (1385 ق، ج 4، ص 27) که تنها، ابن اثیر بدین شکل نقل کرده است.

5-11. آگاه شدن امام از قتل مسلم، قبل از حرکت از مکه²

امام، خبر شهادت مسلم را در مکه و پیش از حرکت به سوی عراق از کسی که از کوفه خبر می‌آورد، شنید و پس از آن حرکت خود را آغاز کرده است، اما طبق منابع دیگر، مسلم در همان روز حرکت امام از مکه به سمت عراق، در کوفه علیه عبیدالله قیام کرد و فردای آن روز نیز به شهادت رسید. (بلاذری، 1397 ق، ج 3، ص 160/ ابوحنیفه دینوری، 1368 ش، ص 242-243/ مسعودی، 1409 ق، ج 3، ص 60/ ابن کثیر، 1407 ق، ج 8، ص 158/ تمامی منابع غیر از الاخبار الطوال، روز شهادت مسلم را هم‌زمان با حرکت امام در «یوم الترویة» نوشته‌اند) گرچه ممکن است مورخان و ابن اعثم نیز در بیان اسامی روزها و سالها دچار اشتباه و خلط شده باشند.

5-12. دیدار فرزددق با امام در شقوق³

فرزددق، امام را در شقوق (محلّی نزدیک عراق) (حموی، 1995 م، ج 3، ص 365) دید.⁴ (ابوحنیفه دینوری، 1368 ش، ص 245/ واقدی، 1410 ق، ج 5، ص 453/ ابن اثیر،

1. ابن اعثم کوفی، 1411 ق، ج 5، ص 43.

2. همان، ج 5، ص 64-65/ مستوفی هروی، 1374 ش، ص 866-867.

3. ابن اعثم کوفی، 1411 ق، ج 5، ص 71/ مستوفی هروی، 1374 ش، ص 873.

4. در روایت‌های دیگر، دیدار حسین بن علی (ع) با فرزددق در صفاح، محلّی نزدیک مکه آمده است.

1385ق، ج 4، ص 40) و خبر شهادت مسلم را به او داد و آن حضرت برای او طلب رحمت کرد، و فرزدق شعر «ان تكن الدنيا لفضيصة...» را خواند. فرزدق در منزل بعدی، شعر معروف خود، «هذا الذي تعرف البطحاء وطئته» را برای پسر عموی خود خواند و گفت که آن را برای امام حسین (ع) سروده است. (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 71/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 873) در حالی که امام قبل از حرکت از مکه، از شهادت مسلم باخبر شده بود و فرزدق نیز این شعر را سال‌ها بعد، در زمان هشام بن عبدالملک برای امام سجاد (ع) سروده است. (ابن کثیر، 1407ق، ج 9، ص 108/ برای مطالعه بیشتر درباره سند و بررسی این شعر، ر.ک: شهیدی، 1386ش، ص 112-132) کشف الغمه اربلی نیز دیدار فرزدق با امام در شقوق و شعر وی را از الفتح نقل کرده، چراکه وی تصریح می‌کند که این جریان و این قصیده را در سن جوانی در الفتح خوانده و مطلب را از آن نقل کرده است. (1405ق، ج 2، ص 255)

5. 13. فرود اختیاری در کربلا

طبق گزارش ابن اعثم، حرّ در منطقه «عذیب الهجانات»، راه را بر امام بست و به دستور ابن زیاد مانع حرکت او شد. (بلاذری، 1397ق، ج 3، ص 171/ طبری، 1387ق، ج 5، ص 404/ ابن کثیر، 1407ق، ج 8، ص 173) زهیر بن قین از او خواست که آن‌ها را به سوی کربلا، کنار شط فرات بفرستد. امام با شنیدن نام کربلا فرمود: «اللهم انی اعوذ بک من الكرب و البلاء» وقتی امام به کربلا رسید، پرسید: «آیا نام اینجا کربلاست؟ گفتند: آری. آن‌گاه به یارانش فرمود: «فرود آید اینجا جای اندوه و بلاست، اینجا جای منزل کردن کاروان و پی کردن شتران و ریختن خون ماست.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 81)

این گزارش با دیگر گزارش‌ها تفاوت دارد و در اصل خبر تناقض دیده می‌شود: وقتی ابن زیاد به حر دستور می‌دهد که مانع حرکت امام شود، چطور اجازه می‌دهد که امام تا کربلا برود؟

خبر منزل کردن اختیاری آن حضرت در کربلا، فقط در مقتل ابن اعثم و پس از آن در مقاتل داستانی آمده و یکی از مشخصات گزارش‌های داستانی است. (حسینی، 1386ش، ص 175) البته در لهوف سید بن طاووس نیز دقیقاً عین عبارات ابن اعثم نقل شده است. (ابن طاووس، 1417ق، ص 49) به جز الفتح ابن اعثم و امالی شیخ صدوق (1417ق، ص 218) در روایت‌های دیگر که قبل از قرن پنجم و یا منابع معتبر پس از قرن پنجم نگاشته شده، این مطلب که امام خود، دستور توقف در کربلا را صادر کرده

باشد، وجود ندارد، بلکه در همه تصریح شده است که حر مانع حرکت امام شده است. (بلاذری، 1397ق، ج3، ص169/ ابوحنیفه دینوری، 1368ش، ص251/ طبری، 1387ق، ج5، ص408/ ابن اثیر، 1385ق، ج4، ص51/ ابن کثیر، 1407ق، ج8، ص181) به علاوه سوز و گدازی که در این منابع وجود دارد، در منابع قبلی دیده نمی‌شود.

5-14. فرستادن نیرو از طرف ابن زیاد در هفت نوبت به سوی کربلا و اینکه لشکر کوفه 24 هزار نفر بودند.

عبارت بدین صورت است: «فخرج الی عمر بن سعد فی الف فارس بعد ان اکرمه ابن زیاد و اعطاه و جباه، و اتبعه بحجار بن ابجر فی الف فارس، فصار عمر بن سعد فی اثنین و عشرين الفا ما بین فارس و راجل.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج5، ص90-92) در صورتی که در دیگر منابع تعداد نیرویی که ابن زیاد به جنگ با حضرت حسین (ع) فرستاد، حدود چهار هزار نفر نوشته شده است و البته در چهار نوبت (واقعی، 1410ق، ج5، ص128 و ج1، ص464/ بلاذری، 1397ق، ج3، ص178/ ابوحنیفه دینوری، 1368ش، ص253/ یعقوبی، بی‌تا، ج2، ص243/ طبری، 1387ق، ج5، ص409/ ابن اثیر، 1385ق، ج4، ص52/ ابن کثیر، 1407ق، ج6، ص232 و ج8، ص169) و شاید بتوان گفت اغراق‌گویی در کثرت نیرو چنان که در منابع بعدی به وضوح قابل مشاهده است، ابتدا از الفتوح آغاز شد و دستاویزی شد برای کتب معتبر و دسته اول تحریفی همچون روضة الشهداء و... گرچه همیشه امکان تصحیف واژه و اشتباه نسخه‌نویسان نیز وجود دارد؛ و البته ابن اعثم در جایی دیگر می‌نویسد: «فوثب اصحاب الحسین فخرجوا من باب خندقهم، و هم یومئذ اثنان و ثلاثون فارسا و اربعون راجلا، و القوم اثنان و عشرون الفا لا یزیدون و لا ینقصون» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج5، ص101) که باز این عبارت که «لا یزیدون و لا ینقصون» با گفته بالا در تناقض است. به علاوه که در این عبارت، تعداد سپاه مقابل، 22 هزار نفر نقل شده است. در لیهوف نیز نقل شده است که ابتدا سپاه عمر بن سعد، بیست هزار نفر بودند ولی ابن زیاد تا روز ششم محرم، سربازانی برای او فرستاد تا در نهایت به بیست هزار نفر رسیدند. (ابن طاووس، 1417ق، ص52)

5-15. رخصت یاران از طرف امام، از سپاه دشمن در شب نهم محرم¹

1. ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج5، ص98-99

در منابع و گزارش‌های دیگر، این رخصت برای یک شب عبادت و تهجد بیشتر و آمادگی بهتر در شب دهم ذکر شده که به نظر می‌رسد عاقلانه‌تر و منطقی‌تر باشد. (طبری، 1387ق، ج 5، ص 416-417/ ابوحنیفه دینوری، 1368ش، ص 255-256/ ابن اثیر، 1385ق، ج 4، ص 57/ رازی، 1357ق، ج 2، ص 74/ مقریزی، 1420ق، ج 5، ص 364/ ابن جوزی، 1412ق، ج 5، ص 337)

5-16. حفر چاه در کربلا¹

ابن زیاد برای عمر سعد، نامه نوشت: «اما بعد، به من خبر رسیده که حسین (ع) و یاران او چاه‌هایی کنده‌اند و از آن آب برمی‌دارند، پس از وقوف بر نامه، جلوی کار حسین را بگیر و نگذار قطره‌ای از آب فرات به او برسد؛ چراکه ایشان بودند که عثمان را آب ندادند پس تو هم به ایشان آب نده.» (همان‌جا) این قضیه نیز واقعیت ندارد و فقط در گزارش ابن اعثم و بعدها در ناسخ التواریخ (سپهر، بی‌تا، ج 2، ص 195) با تفصیل بیشتر آمده است که امام چاهی کند و همه یاران از آن سیراب شدند و دوباره چاه خشک شد. (حسینی، 1386ش، ص 177) بدون شک این جریان بی‌پایه و اساس، نیز ساختگی است. اینکه حادثه‌ای پس از حدود 250 سال، بدون اینکه در منابع دیگر آمده باشد، گفته شود، جای تردید و تأمل دارد.

5-17. عبدالله بن مسلم اولین شهید بنی‌هاشم

ابن اعثم، اولین فردی را که از بنی‌هاشم به میدان رفت، عبدالله بن مسلم و پس از آن جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل می‌داند و مجموع شهدای بنی‌هاشم را دوازده نفر یاد می‌کند. (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 110) در روایت‌های دیگر، اولین شهید بنی‌هاشم، علی اکبر (ع) و تعداد شهدای بنی‌هاشم، 19 تا 22 ذکر شده است. (ابوحنیفه دینوری، 1368ش، ص 256-257/ طبری، 1387ق، ج 5، ص 446-447/ ابن اثیر، 1385ق، ج 4، ص 74/ ابن کثیر، 1407ق، ج 8، ص 185) گفتنی است که شهادت عبدالله بن مسلم در این منابع پس از علی اکبر (ع) نقل شده است نه به عنوان اولین نفر، که شاید در این مورد نیز بتوان گفت ابن اعثم در نقل خود دچار اشتباه شده است، گرچه باز بعید نیست که نسخه‌نویسان به اشتباه، ترتیب این دو نفر را به هم زده باشند، ابن اعثم تعداد یاران امام را 32 سوار و چهل پیاده و به ترتیب نبرد، 23 نفر را نام می‌برد (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 101-116) که با گزارش ابومخنف در تاریخ

1. همان، ج 5، ص 91-92/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 893.

طبری همسان است. (طبری، 1387ق، ج 5، ص 422) البته در روضة الشهداءی مرحوم کاشفی نیز عبدالله بن مسلم به عنوان اولین شهید بنی هاشم معرفی شده است که بعید نیست مرحوم کاشفی این روایت را از الفتوح نقل کرده باشد. خوارزمی نیز این نقل را از ابن اعثم گرفته است. (کاشفی، 1384ش، ص 683/ خوارزمی، 1418ق، ج 2، ص 37)

5-18. جریان حضرت علی اصغر(ع) (عبدالله رضیع)

ابن اعثم دربارهٔ به شهادت رسیدن حضرت علی اصغر(ع) (عبدالله رضیع) این طور شرح می‌دهد:

«حسین تنها ماند، نفر دومی با او نبود مگر پسر او علی که در آن وقت 23 سال داشت. وی مریض بود. علاوه بر او، پسر دیگری که شیرخواره بود داشت، که به او علی می‌گفتند. حسین به سمت خیمه رفت و گفت آن طفل را به من دهید تا با او وداع کنم. پسر بچه را به او دادند. حسین شروع به بوسیدن او کرد و گفت: ای پسرکم، وای بر این قوم که با جدت محمد مصطفی(ص) این چنین درجنگند. در همین حین بود که تیری از جانب دشمن بر گلولی این طفل جای گرفت و او را در جا شهید کرد. حسین از اسب خود پیاده شد و با نوک شمشیر خود قبری حفر کرد و بر او نماز خواند و او را دفن کرد. (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 115)

این نقل، نقلی صحیح است چراکه در طبری (1387ق، ج 5، ص 448) نقل شده و هم‌چنین در منابع اولیه (واقعی، 1410ق، ج 1، ص 471/ ابوحنیفه دینوری، 1368ش، ص 258/ ابن اثیر، 1385ق، ج 4، ص 75/ ابن کثیر، 1407ق، ج 8، ص 186) به همین شکل دیده می‌شود ولی آنچه در خور توجه است، این است که در مقاتل مکتوب از قرن هفتم به بعد، همچون روضة الشهداءی مرحوم کاشفی، ابن خبیر، به شکلی دیگر که در ترجمه الفتوح موجود است، نقل شده است. (کاشفی، 1384ش، ص 753-756) خبر، اولین بار در تذکرة الخواص¹ سبط بن جوزی (م 654 ق) نقل شده که در ترجمه الفتوح توسط هروی مستوفی برگردان و نقل شده است. این احتمال نیز وجود دارد که ترجمه الفتوح با نسخ متعددی که موجود بوده، از روی تذکرة الخواص نوشته شده باشد، و یا نسخه‌نویسان با توجه به میزان اطلاعات خود، و خبر مشهوری که در آن زمان رواج داشته، آن را در نسخه ترجمه افزوده باشند، این خبر جعلی در ترجمه الفتوح پس از خبری نقل شده که عربی آن در بالا ذکر شد، با این حال، به نظر می‌رسد این نقل در نسخه اصلی الفتوح وجود نداشته است، اصل خبر در ترجمه الفتوح به این صورت است:

«بعد از آن، طفل شیرخوار خود را که علی اصغر نام داشت و از تشنگی اضطراب می نمود در پیش زین گرفته میان هردو صف برد و آواز برآورد: ای قوم اگر من به زعم شما گناهکارم، این طفل گناهی نکرده او را جرعه ای آب دهید. چون آواز حسین شنیدند، یکی از آن گروه، تیری به سوی آن حضرت روان کرد. آن تیر بر گلوی آن طفل شیرخواره آمد و از آن سوی بر بازوی حسین رسید. آن حضرت، تیر را بیرون آورد و هم در آن ساعت، آن طفل جان بداد. آن سرور، آن طفل را آورد و به مادرش داد و فرمود: بگير فرزند خود را که از حوض کوثر سیراب گردید.» (مستوفی هروی، 1374 ش، ص 908)

این عبارت از لحاظ محتوا، دقیقاً همچون عبارت سبط بن جوزی در تذکرة الخواص است. درباره علت ضعیف بودن خبر، همان طور که قبلاً ذکر شد، همین بس که آن در قرن هفتم پیدا شد و در منابع پیشین دیده نمی شود. در بررسی محتوایی این روایت تاریخی، عملکرد ائمه در طول زندگانی، گواهی بر جعلی بودن آن است؛ چراکه ائمه (ع) هیچگاه تن به ذلت نمی دادند و از کسی ذلیلانه، منقادانه و ملتسانه درخواستی نمی کردند که عزت نفس خود را زیر پای گذارند، چنان که گفتارهای قرآن و روایات و سیره ایشان دلالت بر همین مطلب می کند:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون: 8): و عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است.

«قال الامام الحسين (ع): موت في عز خير من حياة في ذل، و انشاء (ع) يوم قتل: الموت خير من ركوب العار والعار اولى من دخول النار والله ما هذا و هذا جاری» (مجلسی، 1403 ق، ج 44، ص 192)

«قال الامام الصادق (ع): ان الله تبارك وتعالى فوض الى المؤمن كل شيء الا اذلال نفسه.» (کلینی، 1388 ق، ج 5، ص 63)

«قال الامام زين العابدين (ع): ما يسرنى بنصيبى من الذل حمر النعم.» (مجلسی، 1403 ق، ج 46، ص 100)

«قال رسول الله (ص): من أقر بالذل طائعا فليس منا اهل البيت.» (ابن شعبه حرانی، 1394 ق، ص 58)

«قال الامام الحسين (ع): الا إن الدعی ابن الدعی قد ركز بين اثنتين بين السئلة والذلة، وهيهات منا الذلة، يأبى الله ذلك و رسوله و المؤمنون، و حجور طابت و طهرت، و انوف حمية، و نفوس ابية، من أن تؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام.» (ابن ابی الحديد، 1378 ق، ج 3، ص 250.249/ ابن شعبه حرانی، 1394 ق، ص 171/ برای مطالعه بیشتر در

زمینه روایتی از این دست، ر.ک: محمدی ری شهری، بی تا، کتاب الذله، ج 2، ص 982-984 و کتاب العزة، ج 3، ص 1955 و 1964)

تمامی این آیات و روایات، نشان از آن دارد که ائمه معصومین (ع) نه فقط مردم را از زیر پا گذاشتن عزت نفس و کرامت خود نهی می کرده‌اند، که خود نیز در این مسیر پیشوا و راهبر متمسک امت بوده‌اند. به هر حال، از این روایات برمی آید که مؤمن حتی اگر بمیرد، هیچ گاه تن به ذلت نمی دهد و خداوند نیز اختیار خوار کردن خود را به او نداده است.

5-19. اصابت تیرهای متعدد به بدن شریف امام حسین (ع)

در بخشی از مقتل الحسين الفتوح ابن اعثم می خوانیم: «او را از آب نوشیدن باز داشتند، فردی از دشمن که مکئی به ابوالجنوب جعفری بود». البته در ترجمه الفتوح آمده که نام وی ابوالحنوق جعفری است. (مستوفی هروی، 1374 ش، ص 911) در مقتل الحسين خوارزمی هم که صریحاً از ابن اعثم نقل کرده، ابوالحتوف جعفری آمده است. (1418 ق، ج 2، ص 38-39) تیری به سمت آن حضرت روانه داشت که به پیشانی آن حضرت برخورد کرد، حسین آن تیر را از پیشانی خود بیرون آورد و این در حالی بود که خون از صورت و محاسنش جاری بود. حسین گفت: «خداوندا، تو شاهدی که این قوم سرکش و عصیانگر با بنده‌ات چه می کنند. خدایا ایشان را نابود کن و بر روی زمین، احدی از ایشان را باقی نگذار و تا ابد آنان را نیامرزد.» سپس مانند یک شیر غضبناک بر آنان حمله برد. (ابن اعثم کوفی، 1411 ق، ج 5، ص 118)

گزارشاتی (برای نمونه ر.ک: کاشفی، 1384 ش، ص 678-770)¹ در مقاتل وجود دارد مبنی بر اینکه امام حسین (ع) در روز عاشورا از طرف دشمن، تیرهایی خورد. تیری به قلب او خورد و او باز جنگید. تیری به سر او خورد و او تیر را بیرون کشید و باز جنگید. حدود هفتاد تیر به بدن او اصابت کرد و او باز برخاست و جنگ را از سر گرفت. این اخبار با اندکی تأمل در حیطة عقل نمی گنجد، چطور ممکن است تیری به پیشانی برخورد کند، و درآورده شود، و فرد از ضربت تیر هیچ احساسی نداشته باشد و دوباره جنگ را از سر بگیرد. در این نقل هم در آخر آورده: «ثم حمل علیهم کاللیث المغضب»، مانند شیر غضبناک یعنی دوباره سر حال شد و چونان شیر به سمت دشمن

¹ البته یادکرد این کتاب بدین جهت بود که این منبع دسته اول تحریفی، سبب ساز بسیاری از تحریفات و گزارشات تحریفی شد تا دیگر منابع ثانویه از این کتاب جهت بگیرند و مطالب آن را خود نقل کنند.

حمله‌ور شد، نقل‌ها و خبرهایی که آمده، جای تأمل دارند و باید به طور صحیح و کامل بررسی گردند.

5-20. ماجرای مربوط به سر بردن حضرت به دست خرشبۀ بن الصّبّابی

در بخشی از الفتوح می‌خوانیم: «نصر بن خرشبۀ بن الصّبّابی فرود آمد، وی ابرص بود، با پای خود لگدی به حضرت زد، محاسن حضرت را گرفت، خواست که سر از تن آن حضرت جدا کند. حسین فرمود: تو آن سگ ابرصی هستی که من تو را در خواب دیدم. گفت: ای پسر فاطمه! مرا به سگ تشبیه می‌کنی؟ سپس شمشیر را به گلوی حسین گذاشت و در حالی که این شعر را می‌خواند:

اقتلك اليوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیہ مرغم
و لا محال و لا تائم ان اباک خیر من تکلم¹

هر چه کرد، شمشیر نبرید. عمر سعد خشمگین شد و به مردی که نام او خولی بن یزید اصبحی بود، گفت: برو و حسین را خلاص کن. خولی به سمت حسین رفت و سر مبارک حضرت را از بدن جدا کرد.» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 119/مستوفی هروی، 1374ش، ص 911)

دربارۀ خرشبۀ بن الصّبّابی در هیچ یک از منابع جز الفتوح سخنی به میان نیامده است، اما در مورد نام کسی که سر مبارک امام حسین را از تن جدا کرد، روایات و اخبار مختلف و گوناگون است:

دینوری در این مورد می‌گوید: «خولی بن یزید اصبحی از اسب فرود آمد که سرش را جدا کند، دستش به لرزه درافتاد. برادرش شبل بن یزید پایین آمد و سر آن حضرت را برید و آن را به برادرش خولی داد...» (1368ش، ص 258)

و در الکامل آمده: «...او (خولی بن یزید) خواست سرش را ببرد که دچار لرز گردید. سنان به او گفت: خداوند بازوی تو را خرد کند. آن‌گاه خود پیاده شد و سرش را برید و به خولی داد.» (ابن اثیر، 1385ق، ج 4، ص 78)

مسعودی در مروج الذهب، این چنین آورده: «سنان بن انس با نیزه بر او زد و سپس فرود آمد و سرش را برید.» (مسعودی، 1409ق، ج 3، ص 63) در طبقات ابن سعد، روایتی شبیه به این نقل آمده که می‌گوید: «سنان بن انس، او را به قتل رساند و خولی بن یزید، سر او را برید.» (واقعی، 1410ق، ج 1، ص 475) هم‌چنین در ناسخ التواریخ سپهر، از «شمر بن ذی الجوشن» به عنوان کسی که سر مبارک امام را از تن جدا کرده،

¹ در ترجمۀ الفتوح این بیت نیز اضافه شده: اقتلك اليوم و سوف اندم و ان مئوی غدا جهنم

یاد شده است. (بی تا، ج 6، ص 306) ابومخنف بدین صورت نقل کرده: «در این حال، سنان بن انس بن عمرو نخعی با ضربه نیزه‌ای او را به زمین انداخت، سپس به خولی بن یزید اصبحی گفت: سر او را جدا کن، او می‌خواست این کار را انجام دهد که لرزه به اندامش افتاد، سنان بن انس به او گفت: خدا بازوهایت را شکسته و دستانت را قطع کند و خود به سوی حسین رفته و سر او را جدا کرد و به خولی بن یزید سپرد؛ اگر چه قبلاً به بدن حسین، شمشیرهای زیادی خورده بود.» (جود کی، 1377 ش، ص 116)¹

در اینکه سر مبارک در نهایت به خولی تحویل داده شد، شکی نیست، اما اینکه چه کسی سر را از تن جدا کرد، با تشکیک آرا مواجهیم، ولی ظاهراً بیشتر کتب تاریخی چنان که دیدیم بر سنان بن انس اتفاق دارند؛ و اینکه در برخی کتب بریدن سر را نیز به خولی نسبت داده‌اند، شاید به دلیل تحویل گرفتن سر توسط خولی باشد که چنین خلطی صورت گرفته است.

21-5. جریان وزیدن باد سرخ پس از کشته شدن امام حسین (ع)

ابن اعثم بعد از کشته شدن امام حسین (ع) و غارت لباس‌ها و انگشتر ایشان و... روایت خود را این گونه نقل کرده:

«در همین حین بود که غباری سرخ و سیاه در آسمان پدید آمد که مردم یکدیگر را نمی‌دیدند، گمان بردند که مقدمه عذاب خداوند است و در همین لحظه عذاب نازل خواهد شد.² تا اینکه آن غبار و ظلمت و تاریکی از هم باز شد، بعد از آن اسب حسین به هر طرف می‌دوید، موی پیشانی سر خود را در خون حسین مالید و در حالی که شیهه می‌زد، به طرف خیمه زنان دوید. هنگامی که اهل بیت حسین (ع) صدای او را شنیدند و به او نظر کردند، آن‌ها هم زاری کردند چون که از جریان با خبر شدند، شمر بن ذی الجوشن به خیمه زنان نزدیک شد و به قوم خود گفت: حمله کنید و لباس‌های این زنان را بگیرید. قوم او هم با حمله‌ای هر چه در خیمه بود، دزدیدند و حتی گوشواره‌ای که در گوش ام کلثوم بود را هم به زور از گوش او درآوردند و از خیمه خارج شدند و خیمه را به آتش کشیدند و...» (ابن اعثم کوفی، 1411 ق، ج 5، ص 119-120)

در منابع ثانویه و متأخری همچون *روضه الشهداء*، مرحوم کاشفی، این نکته (وزیدن باد سرخ و...) را که از ابن اعثم نقل کرده، تصریح کرده است. (کاشفی، 1384 ش، ص 773) این گونه حوادث، یعنی ظهور گرد و غبار سرخ و سیاه در آسمان، گریستن

1. این کتاب برگرفته از روایات ابومخنف در تاریخ طبری است.

2. شبیه به این عبارت نیز در *لهوف سید بن طاووس* (ص 75) و *العوامل بحرانی* (ص 300) وجود دارد.

آسمان بر حسین (ع)، پدیدار شدن ستارگان در روز، تابیدن شعاع خونین بر روی دیوارها، بیرون آمدن خون تازه از زیر سنگ‌ها، هفت روز تاریکی آسمان، دیدن خون در آسمان، برخورد ستارگان به یکدیگر، خون باریدن از آسمان، سرازیر شدن خون از دیوار دارالاماره، خونین شدن دیوارهای بیت المقدس، آتش باریدن از گوشت شتری که کشته می‌شود و... که در مقاتل به فراوانی دیده می‌شود بر روی چه اصل و اساسی است؟ در مورد این روایات باید گفت که آن‌ها پیش از آنکه در منابع شیعی دیده شود، در منابع اهل سنت به چشم می‌خورد، کسانی چون هیثمی (1408ق، ج 9، ص 196-200)، ابن حنبل (1368ق، ج 1، ص 283)، ابن سعد (واقدی، 1414ق، ج 8، ص 172)، ابن عساکر (1414ق، ص 376-353) و ذهبی (1410ق، ج 5، ص 15-18) این روایات را نقل کرده‌اند.

در این میان، دو تن از آن مورخان مشهور شامی، یعنی ابن عساکر و ذهبی، با وجود گزارش‌های مستند و قابل توجه دربارهٔ *مقتل الحسین* که عمدتاً حاکمان اموی را زیر سؤال می‌برد و چهرهٔ آنان را رسوا می‌سازد، ذکری از آن مطالب نکرده و از آن گذشته‌اند، ولی روایات فراوانی در مورد این گونه امور غریب و حوادث غیر طبیعی و خارق‌العاده به دنبال هم ردیف کرده‌اند. اگر واقعاً به دور از تعصب به این مسائل بنگریم، چگونه توجیه‌پذیر است، مورخان یاد شده که چندان تمایل و گرایش به ائمه و نیز امام حسین (ع) نداشته و بیشتر جانب حاکمان اموی و دشمنان اهل بیت را مراعات می‌کرده‌اند، به ثبت این گونه روایات پرداخته و تمایل بیشتری بدان‌ها نشان داده باشند؟ آیا ذکر غرایب یاد شده نمی‌تواند چهرهٔ شیعه و اعتقادات آنان را زیر سؤال ببرد؟ آیا آن مورخان نخواسته‌اند واقعهٔ عاشورا و هدف قیام حسین (ع) را تحت الشعاع این مسائل قرار دهند؟ آیا این سخن پیامبر (ص) در جواب مردمی که می‌اندیشیدند با مرگ فرزند ابراهیم کسوف پدید آمد، در منابع شیعه و سنی ثبت نشده است که فرمود: ستارگان و کواکب به خاطر مرگ هیچ احدی کسوف و یا خسوف نمی‌کنند. (بخاری، 1410ق، ج 2، ص 24)

نقل این گونه گزارش‌ها در منابع اسلامی یعنی به هم خوردن ستارگان، طلوع نکردن خورشید، باریدن خون از آسمان و...، مسلمانان و به خصوص شیعه را در نظر مردمان سایر ادیان افرادی کوتاه‌فکر، خرافی و عاری از عقل معرفی نمی‌نماید؟ و این سؤال را ایجاد نمی‌کند که اگر چنین حوادثی رخ داده بود، امروز دیگر از نظام هستی اثری نبود! و نیز اینکه اگر این معجزات الهی پس از شهادت امام حسین (ع) رخ داد، چرا قبل و یا هنگام شهادت ایشان چنین نشد و خداوند کمک‌های خود را از حضرت ابا

عبدالله(ع) دریغ فرمود؟ آیا وقتی علی اصغر شهید شد، امام سر به آسمان بلند نکرد که خدایا اگر کمک خود را از ما باز داشته‌ای، این مصیبت‌ها را ذخیره‌ای برای آخرت ما قرار بده (مفید، 1377ق، ج 2، ص 67) و نیز اگر کسی با گفتن خبر شهادت حسین(ع) با شادی به وسیله شعاع ستارگان کور می‌شود، چرا قاتلان او که با چنین بی‌رحمی، او و یارانش را کشته و با اسب بر او تاختند، چنین نشدند؟

چرا این گونه حوادث طبیعی را قبل از آن در تاریخ اسلام نمی‌بینیم؟ حوادثی طبیعی مربوط به شهادت و مثله شدن حمزه، عموی پیامبر، بزرگ‌ترین حامی اسلام در کارزار احد و هم‌چنین دریده شدن سینه و پاره پاره شدن جگرش، و یا شهادت علی(ع) در محراب و امام حسن و...؟ در هر حال قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذاریم که خود ببیندیشند و قضاوت کنند. (برای مطالعه بیشتر در این زمینه، ر.ک: قائدان، 1374ش، ج 1، ص 76)

22.5. بی‌احترامی به علی بن حسین(ع)¹

ابن اعثم در ارائه گزارش پس از شهادت امام حسین(ع)، چنین نقل حرمت‌شکناهی را آورده است که در مجلس ابن زیاد از امام سجاد(ع) جهت تشخیص رسیدن به حد بلوغ کشف عورت کردند، چنین نقلی را جاحظ ادیب معروف در الرسائل السیاسیه (1423ق، ص 421) ابن اثیر در الکامل (1385ق، ج 4، ص 82)، و ابن ابی‌الحدید (1378ق، ج 15، ص 236) نیز به تبع شیخ اعتقادی اش ابو عثمان جاحظ با عنوان «شیخنا ابو عثمان» در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد جاحظ نخستین کسی است که این مطلب را آورده و شاید دیگران از او گرفته باشند، و در نقل‌های نزدیک به مقتل امام نیامده است که اگر می‌آمد نیز قابل قبول نبود، آیا امام معصوم مفترض الطاعه هیچ‌گاه با چنین بی‌حرمتی و خواری آشکاری کنار خواهد آمد؟! مسئله دیگر سن امام سجاد(ع) است که در واقعه عاشورا 24 سال داشت و نیز صاحب فرزند (امام باقر(ع)) بود، پس چگونه این امر امکان دارد؟ حتی اگر کسی از این ملحدان، بیماری حضرت را بهانه کنند و توجیه این روایت جعلی بدانند، آیا امام در مواضع دیگری، در کوفه و شام، که آن‌چنان کوبنده سخن راندند و به رسواگری بنی امیه و آل زیاد و یزیدیان و دفاع از حریم آل الله پرداختند، بیمار نبودند که در این بی‌حرمتی بیماری بر ایشان غالب آمده باشد، چنان‌که توان دفع هتاک از خود را نداشته باشند؟! در مجلسی که این داستان را برایش ساخته‌اند، دو صحابی رسول خدا(زید بن ارقم و عبدالله بن عقیف

1. ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 123

ازدی) طی دو روز نسبت به بی‌احترامی لفظی یا یدی عبیدالله بن مرجانه به سر مبارک امام شهیدان به خروش آمده، اعتراض کرده‌اند، چگونه در این هتاکی- اگر بوده- لب از لب برنداشته‌اند؟ این روایت جعلی به هیچ روی توجیه ندارد. چگونه است که حتی شارح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید که گاه با ریزینی تاریخی به نقد برخی وقایع پرداخته، در چنین مواردی سکوت اختیار کرده است؟!¹

نتیجه‌گیری

ویژگی گزارش ابن اعثم را به صورت خلاصه می‌توان این‌گونه بیان کرد بعضی گزارش‌های او با گزارش روایات ابومخنف یکی است، و شاید بتوان گفت این نکته نقطه قوت او باشد. به علاوه وی در بیان مطالب به جزئیات وقایع اهتمام خاصی دارد، ولی اینکه این جزئیات آیا تماماً صحیح است، باید به طور دقیق و کامل بررسی شود، البته این اهتمام ویژه او در نقل برخی از حوادث، ما را برای رسیدن به مطالب بیشتر در تاریخ و روایت‌های گوناگون پرتلاش‌تر می‌کند.

اما الفتوح همان‌طور که در نوع خود دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است، گزارش‌های وی پنج نقص عمده نیز دارد:

1. سند آن معلوم نیست. از این رو بر نقل‌هایی که در گزارش‌های دیگر آمده، نمی‌توان اعتماد کرد، هم‌چنین فاصله زمانی ابن اعثم تا زمان قیام امام حسین (ع) بر عمق تردید می‌افزاید و اعتماد بر مطالبی را که فقط در این مقتل آمده، با مشکل مواجه می‌سازد. برخی از مطالب اختصاصی گزارش ابن اعثم به طور قطع اشتباه است، مانند مطلع شدن امام از شهادت مسلم در مکه و این مطلب که فرزدق شعر «هذا الذی تعرف البطحاء وطئته...» (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 71/ مستوفی هروی، 1374ش، ص 873) را برای امام سروده است و ...

2. نگرش عقیدتی سیاسی ابن اعثم یا کسی که ابن اعثم از او نقل کرده، به خوبی نمایان است. تمجید از خلافت خلفای راشدین و گنجانیدن حرکت امام در این قالب، هم‌چنین وصیت امام به محمد بن حنفیه (ابن اعثم کوفی، 1411ق، ج 5، ص 21) و این مطلب که امام از او و ابن عباس می‌خواهد که او را از اخبار مدینه آگاه سازند، این حدس را تقویت می‌کند که این گزارش‌ها توسط عباسیان یا کیسانیان ساخته شده باشد.

¹ برای مطالعه بیشتر درباره آسیب‌شناسی روایات عاشورایی ابن ابی‌الحدید، ر.ک: آسیب‌شناسی روایات ابن ابی‌الحدید درباره امام حسین (ع) در شرح نهج البلاغه، علی اکبر فراتی، مجله علوم حدیث، در دست چاپ، شماره 54.

3. اشتباهات تاریخی روشنی که در این گزارش وجود دارد، گویای آن است که او در نقل برخی موارد دقت نداشته است. منظور از عدم دقت در نقل وقایع، این است که وی در نقل گزارشات خود به راحتی دچار اشتباه شده است.
4. سیاق داستانی این گزارش و وجود چند مورد خواب و رؤیا، باور کردن آنها را دشوار می‌سازد. (حسینی، 1386 ش، ص 183)
5. مطالب مربوط به جریان عاشورا در *الفتوح*، منشأ اثری شد برای *مقاتل* و کتب تاریخی بعد از آن؛ چراکه منبع اصلی مطالبی که در کتاب‌های پس از آن می‌بینیم، همین اثر ابن اعثم کوفی است.

منابع

1. قرآن کریم.
2. آمدی، عبدالواحد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1407ق.
3. ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد بن ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار احیاء الکتب العربیہ، 1378ق.
4. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم؛ الکامل فی التاریخ؛ بیروت: دار صادر، 1385ق.
5. ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی؛ الفتوح؛ تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، 1411ق.
6. ابن الابر آندلسی، ابو عبدالله محمد بن عبدالله؛ درر السمط فی خبر السبط؛ تحقیق عزالدین عمر موسی، بیروت: دار الغرب الاسلامی، 1407ق.
7. ابن المؤید، ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی؛ فرائد السمطین؛ بیروت: مؤسسة المحمودی، 1400ق.
8. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ المنتظم فی تاریخ الامم والملوک؛ تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1412ق.
9. ابن جوزی، شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزاوغلی (سبط بن جوزی)؛ تذکره الخواص؛ قم: منشورات الشریف الرضی، 1418ق.
10. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ المسند؛ تحقیق احمد محمد شاکر، مهر، دارالمعارف للطباعة و النشر، 1368ق.
11. ابن شهر آشوب، ابو عبدالله محمد بن علی؛ مناقب آل ابی طالب؛ نجف: مطبعة الحیدریه، 1376ق.
12. ابن صباغ، علی بن محمد مالکی؛ الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة؛ تهران: منشورات الاعلمی، بی تا.
13. ابن طاووس، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی؛ اللهوف علی قتلی الطفوف؛ قم: انوار الهدی، 1417ق.
14. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن؛ تاریخ مدینه دمشق (ترجمه الامام الحسین ع)؛ تحقیق محمدباقر بهبودی، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، 1414ق.
15. ابن فتال نيسابوری، ابو علی محمد؛ روضة الواعظین؛ بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1406ق.
16. ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر؛ البدايه و النهايه؛ بیروت: دار الفكر، 1407ق.
17. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، بیروت: دارالفکر، بی تا.

18. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی؛ کشف الغمّة فی معرفة الاثمه؛ بیروت: دار الأضواء، 1405ق.
19. اسفندیاری، محمد؛ کتابشناسی عاشورا و امام حسین (ع)؛ قم: انتشارات صحیفه خرد، 1387ش.
20. اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد؛ مقاتل الطالبیین؛ تحقیق سید احمد صقر، بیروت: دار المعرفه، بی تا.
21. امینی، عبدالحسین؛ الغدیر فی الکتاب و السنّة و الادب؛ بیروت: دارالکتاب العربی، 1387ق.
22. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالدین؛ العوالم (جلد امام حسین)؛ قم: موسسه الامام المهدي، 1365ش.
23. بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم؛ صحیح البخاری؛ بی جا: نشر احیاء کتب السنّه، 1410ق.
24. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر؛ انساب الاشراف؛ تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، 1397ق.
25. ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی (الجامع الصحیح)؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دارالفکر، 1403ق.
26. جاحظ، عمرو بن بحر؛ الرسائل السیاسیه؛ بیروت: دار و مکتبه هلال، 1423ق.
27. جعفریان، رسول؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ ج 1 (سیره رسول خدا)؛ قم: انتشارات دلیل ما، 1386ش.
28. جواهری، محمد؛ المفید من معجم رجال الحدیث؛ بی جا: نشر محلاتی، 1417ق.
29. جودکی، حجت الله؛ قیام جاوید (ترجمه و تصحیح مقتل الحسین ابی مخنف)؛ تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تیان، 1377ش.
30. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی جا، بی نا، بی تا.
31. حرانی، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ قم: مکتبه بصیرتی، 1394ق.
32. حسینی، سید عبدالله؛ معرفی و نقد منابع عاشورا؛ قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، 1386ش.
33. حلّی، نجم الدین جعفر بن محمد بن نما؛ مثیر الاحزان؛ قم: انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، 1406ق.
34. حموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله؛ معجم الادب؛ تحقیق دکتر عمر فاروخ الطباع، بیروت: مؤسسه نشر المعارف، 1420ق.
35. _____؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار صادر، 1995م.

36. خرمشاهی، بهاء‌الدین و «دیگران»؛ دائرة المعارف تشیع؛ بی‌جا: بنیاد اسلامی طاهر، 1366 ش.
37. خصیبی، حسین بن حمدان؛ الهدایة الكبرى؛ بیروت: مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزیع، 1411 ق.
38. خوارزمی، ابوالمؤید موفق بن احمد حنفی؛ مقتل الحسين؛ تحقیق محمد السماوی، قم: دار انوار الهدی، 1418 ق.
39. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن؛ سنن الدارمی؛ الطبع بعناية محمد احمد دهمان، دمشق: الاعتدال، 1349 ق.
40. دربندی، ملا آقا فاضل؛ اسرار الشهادة؛ تهران: منشورات الاعلمی للمطبوعات، 1384 ق.
41. دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بی‌تا.
42. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود؛ الاخبار الطوال؛ تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال-الدین شیال، قم: منشورات الرضی، 1368 ش.
43. دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبہ؛ الامامة و السیاسة المعروف بتاريخ الخلفاء؛ تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، 1410 ق.
44. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان؛ تاریخ الاسلام و دفيات المشاهير و الاعلام؛ تحقیق عبدالسلام قدمری، بیروت: دارالکتاب العربی، 1410 ق.
45. رازی، ابوعلی مسکویه؛ تجارب الامم؛ تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، 1379 ش.
46. سپهر، محمد تقی؛ ناسخ التواریخ؛ تهران: امیرکبیر، بی‌تا.
47. شهیدی، سید جعفر؛ زندگانی علی بن الحسین (ع)؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1386 ش.
48. صحتی سردودی، محمد؛ عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف‌شناسی تاریخ امام حسین (ع)؛ قم: انتشارات خادم الرضا، 1385 ش.
49. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی؛ الامالی؛ تحقیق مؤسسة البعثة، قم: مرکز الطباعة و النشر فی مؤسسة البعثة، 1417 ق.
50. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد؛ المعجم الكبير؛ تحقیق عبدالمجید سلفی، قاهره: مكتبة ابن تیمیه، 1404 ق.
51. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی بن ایطالب؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ مشهد: نشر المرتضی، 1403 ق.
52. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر؛ تاریخ الامم و الملوك؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، 1387 ق.

53. العسکری، مرتضی؛ معالم المدرستی؛ بیروت: مؤسسة النعمان للطباعة والنشر والتوزیع، 1410 ق.
54. غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد؛ تاریخ نگارستان؛ تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، بی جا: چاپ فرهنگ، 1404 ق.
55. غلامی دهقی، علی؛ بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای فتوح ابن اعمش با ترجمه فارسی آن؛ تاریخ در آئینه پژوهش، پیش شماره 1، 1381 ش.
56. فراتی، علی اکبر؛ آسیب شناسی روایات ابن ابی الحدید درباره امام حسین (ع) در شرح نهج البلاغه؛ مجله علوم حدیث، شماره 54، 1389 ش.
57. فرهاد میرزا قاجار معتمد الدوله؛ ق مقام زخار و صمصام بتاز در احوالات مولی الکونین ابی عبدالله الحسین؛ تهران: المكتبة الاسلامیه، 1363 ش.
58. قائدان، اصغر؛ بررسی تحریف نگاری مکتب شام و تحریف قیام امام حسین (ع)؛ خورشید شهادت، مجموعه مقالات برگزیده اولین سمینار بررسی ابعاد زندگانی امام حسین (ع)، بی جا: چاپ و صحافی مهر، 1374 ش.
59. قضاعی، محمد بن سلامه؛ شهاب الاخبار؛ ترجمه و شرح و تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1349 ش.
60. قمی، جعفر بن محمد ابن قولویه؛ کامل الزیارات؛ تحقیق عبدالحسین امینی، نجف: المطبعة المرצועیه، 1356 ق.
61. قمی، عباس بن محمدرضا؛ منتهی الآمال؛ تهران: انتشارات جاویدان، بی تا.
62. _____؛ نفثة المصدور؛ قم: مکتبه بصیرتی، 1405 ق.
63. _____؛ نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم؛ تحقیق رضا استادی، قم: مکتبه بصیرتی، 1405 ق.
64. کاتب چلبی، مصطفی بن عبدالله؛ کشف الظنون؛ تحقیق: محمد شرف الدین بالتقایا و رفعت بیلگه الکلیسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
65. کاشفی، کمال الدین حسین بن علی واعظ؛ روضة الشهداء؛ تحقیق محمودرضا افتخارزاده، بی جا: مؤسسه انتشاراتی مدبر، 1384 ش.
66. کلبرگ، اتان؛ کتابخانه ابن طاوس؛ ترجمه سید علی قرائی و رسول جعفریان، قم: نشر کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، 1371 ش.
67. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تحقیق علی اکبر الغفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1388 ق.
68. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعة لعلوم الائمة الاطهار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1403 ق.

69. مستوفی هروی، محمد بن احمد؛ ترجمه الفتوح؛ تصحیح غلامرضا محمد مجد طباطبایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1374ش.
70. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهجرة، 1409ق.
71. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ تحقیق سید کاظم موسوی میاسوی، شیخ محمد الاخوندی، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، 1377ق.
72. مقریزی، تقی الدین احمد بن علی؛ امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع؛ تحقیق محمد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1420ق.
73. منزوی، محمد محسن (آقا بزرگ طهرانی)؛ الذریعة الی تصانیف الشیعه؛ نجف: مطبعة الغری، 1357ق.
74. موسوی خویی، سید ابو القاسم؛ معجم رجال الحدیث؛ بی جا، بی نا، 1412ق.
75. موسوی مقرر، سید عبدالرزاق؛ مقتل الحسین؛ قم: مکتبه بصیرتی، 1394ق.
76. واقدی، محمد بن سعد بن منیع هاشمی بصری؛ الطبقات الکبری؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1410ق.
77. _____؛ _____؛ تحقیق محمد بن صامل السلمی، طائف: مکتبه الصدیق، 1414ق.
78. هیثمی، نورالدین؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، 1408ق.
79. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح؛ تاریخ یعقوبی؛ بیروت: دار صادر، بی تا.